

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - دهم اپریل 2012

## ظرافتهای زبان عامیانه کابلی

(قسمت اول)

از قدیم و ادیم (1) گفته اند که :

"خربوزه خربوزه ره دیده رنگ میگیره!!!"

امروز صبح پگاهی و باصطلاح شیرین دگر کابلی - صبح مردان - چشم به نوشته همیشه بهار نویسنده طنزپرداز هموطنم جناب "خالقداد جان پغمانی" روشن گشت. بسیار دیر شده بود که از آن وطندار سخن سنج و رموزفهم چیزی به دیده ام نخورده بود و خدا شاهد است که پشت خواندن نوشته های پرظرافتش دلم مالشت مالشت میخورد. و چه خوب شد که امروز آن نامهربان باز خبر پورتال را گرفت؛ خبر پورتال را و دل ما مردم وسواسی و بکواسی را که از غیابت طولانی رنج میبردیم. آخر شیطان لعین هنوز زنده است و آدم را بوسوسه و تشویش می اندازد. در دلم میگشت که این خالقداد جان پغمانی جور و بخیر باشد که احوالش نمیرسد و از خیل هواخواهان خود هیچ خبر نمیگیرد. و میگویند :

"چیزی که دل میگه، دشمن نمیگه!!!"

واقعاً وسواسهائی را که دل کج اندیش سر راه آدمیزاده میگذارد، مرارتبارتر از خارهای مگیلانی ست که آن جهودی ملعون بر سر راه پیمبر خدا میگذاشت!!!

با خواندن نوشته زیبای خالفداد جان نه تنها آن همه تشویشات و وسوس برطرف گشت و از ناحیه آن عزیز خاطر جمعی کامل برگشت، بلکه وقتی متوجه لطافت‌های لفظی این مقاله گردیدم، به یاد صدها و هزاران باریکی و ظرافتی افتادم که کلام عوام ما خلق کرده است و یکرنگ خلق کرده می‌رود. اینست که با تداعی از آن نوشته ظریف، مبحثی را باز میکنم و امروز قسمت اولش را تقدیم تو خواننده "باریک فهم" و "ظرافت سنج" میکنم. و میترسم که کسی نیاید و نگوید :

« نشود که سلسله جدیدی را که قسمت اولش را اینک به میدان انداختی، از جمله همان سلسله‌ها و سلاسل ناتمام دیگر باشد، که سر داشته و آخر نی. آخر این ماروفی صایب که یک سر دارد و هزار سودا، صد سر را تر میکند و یکی را هم تا آخر کل نمیکند.»

دست خود را بطرف خواننده عزیز پیش کرده "قول جناب پیر" میدهم، که این سلسله را مُقَبِّت (2) دنبال بکنم. آخر اگر همین قلم سرسبیل و سرگردان ماروفی نباشد، که بفکر این همه زیباییهای کلام عوام کابل ما می افتد؟؟؟ مردم یا در فکر سیرکردن شکم خود اند و یا از شکم سیر گپ میزنند؛ و البته کسانی هم هستند که شکم گشنه راه میپیمایند!!!

بدون شک که زبان محاوره و گفتار در همه جا - و زبان عوام اُمی و کمسواد بالاخص - در بین تمام ملل و نَحَل عالم امتیاز و بعضاً ارجحیت خود را در رسائی بیان نسبت به زبان ادبی و کتابی حفظ کرده است. من مگر ضمن این سلسله فقط از ظرافتها، لطافتها و آداب زبان عامیانه مردم کابل حکایت میکنم؛ که خود زاده و پرورده فرهنگ قشنگ کابلی میباشم. از زمانی که چشمم به نور جهان روشن گشت، کابل زیبا را دیدم و همه خوبها - و چشمانم کور - خرابیهایش را نیز. در مغز کابل قدیم بسر بردم و در مرکز آداب و رسومی که کابلیان در طول قرون متمادی پرورش داده بودند. از زمانی که پا به ملکهای پایان نهاده و بالاجبار دور از وطن توطن گزیدم، رنج دوری از وطن و مردم و فرهنگ خود را با تمام حجرات و سلولهای بدن و باصطلاح زیبای قدیم ما "با تمام تار و پود" خود احساس کردم. من اما درین بلیه و امتحان خداوندی تنها نبوده‌ام، چون مثل من و هزاران در هزار امثال ما و من وجود دارند که کشته این راهند(3). وطن و مردم ما زنده، پاینده و سربلند باشند، خیر است که ما قربان گشتیم!!!!

بهرتر است خود را از سلک گپهای کلیشه ئی نوشتارژیک برهانم و بر گلیم واقعیتها قدم بگذارم: خلاء و کمبودی که ازین ناحیه متوجه از وطن دورافتادگان بوده، ما را بر آن داشته است، تا هر کدام به نحوی برای خود افغانستان کوچکی بسازیم؛ خانه و چاردیواری منزلگه خود را رنگ و

رونق افغانستان بدهیم، خوراک خود را در صیغه وطنی نگاه داریم، به رسم افغانی بخوریم و بنوشیم و بیوشیم و .... فکر و ذکر خود را متوجه وطن و سرنوشتش نگاه داریم. حدوداً سی سال پیش بود که با همین درک در فکر یادداشت کردن ضرب المثلهای کابلی افتادم و بعد از مدتی اصطلاحات و کنایات زبان عوام کابل نیز با آن علاوه شد. میخواستم هیئت حکمت عوام را که از زمان اقامت در وطن بخاطر سپرده بودم، نزد خود ثبت کنم، مبادا که سیر حوادث آنها را از خاطرم بزداید. با یادداشت کردن یکی دو هزار مثل کابلی و همین اندازه اصطلاحات عامیانه، به یکباره متوجه بحر بیکران فرهنگ عوام گشتم و هر قدر درین بحر غوطه زدم، دُرها و گوهرهای بیشتر نصیبم گردید. مثل اینکه نه تنها به یک دل، بلکه به صد دل عاشق زبان عوام کابلزمین شده باشم، روز تا روز یاداشتهایم را پرورش دادم و در تماس با هموطنان مهجورم چیزهای بیشتر و کاغذپیچ دستیابم شد. سرانجام گپ به جایی کشید که هدفمندانه ب فکر جمع آوری ضرب المثلهای و اصطلاحات عامیانه کابلی افتادم. هدفمندانه بدین معنی که دیگر بر آن شده بودم، تا مجموعه هردو را روزی در هیئت کتاب چاپ و منتشر نمایم، تا در دسترس دیگران نیز قرار گیرد. تصمیم چنان بود که هم ضرب المثلهای و هم اصطلاحات عامیانه را از دست اول و از زبان مردم بدست آرم و هیچگاه به آثار مطبوع دیگران رجوع نکنم؛ که این هم علتی داشت موجه. دفتر یاداشتها همیشه زیر بغلم بود و با هر که در تماس آمدم نکات تازه و جدید را ثبت و ضبط کردم و روزی رسید که رقم امثال و اصطلاحات یادداشت شده از سرحد بیست و سی و حتی چل هزار بالاتر رفت.

نکته ای که بر من مبرهن و مبرز گشته بود، اینست که:

تمام مجموعه هائی که زیر عنوان ضرب المثلهای و حکمتها - چه در افغانستان و چه در ایران - تدوین و نشر گردیده اند، از یک "عیب کلی" رنج میبرند. عیب کلی این آثار درینست که مدونان با وجود زحمتکشی فراوان، فرق بین "مثلهای" و "اصطلاحات" را درنیافته اند و هردو را زیر یک نام "ضرب المثلهای" منتشر کرده اند. در بین تمام شست هفتاد مجموعه ضرب المثلهای دری که در افغانستان و ایران منتشر شده و از نظرم گذشته اند، فقط مجموعه "ده هزار مثل فارسی" اثر داکتر ابراهیم شکورزاده - استاد ادبیات پوهنتون فردوسی مشهد - ازین امر مستثنی میباشد، چون این مجموعه واقعاً همه و بلااستثناء ضرب الامثال را احتواء میکند. دیگران هیچکدام - به شمول "امثال و حکم دهخدا" - بین "امثال" و "اصطلاحات" فرق قائل شده نتوانسته اند. از همین سبب آنچه را این قلم در نظر دارد منتشر کند، در دو مجموعه جداگانه و دقیقاً متمایز از هم اشاعه خواهد یافت:

- یکی منحصرأ دربرگیرنده "ضرب المثلهای"

– و دیگری منحصرأً محتوی "اصطلاحات".

ازین مقدمه بگذریم و مثالگونه نکاتی را پیش دیده کشیم که زبان عامیانه و فرهنگ عوام با ظرافت و رسائی تمام بیان کرده و در دسترس همگان میگذارد. در ذیل تعدادی از اصطلاحات، کنایات، ... عامیانه کابلی را تقدیم کرده و بشرح کُل کُل آنها میپردازم:

– سر کل را چپه بافتن: کنایه از "مهارت و قدرت فوق العاده کسی در اجرای کاری". این اصطلاح بیشتر در امور منفی استعمال میگردد.

– سرکنده به کسی ماندن: کنایه از "شباهت عام و تام داشتن دو شخص" در حدی که اگر کله یکی را بجای کله دیگری بگذاریم، باز شناخت آنها ممکن نگردد. معمولاً در شباهت دادن فرزند با پدر و یا مادر استعمال میگردد.

– پشت نخود سیاه راهی کردن: کنایه از "سرگردان ساختن عمدی کسی" چون بدست آوردن "نخود سیاه" امکان ندارد.

– به هفت قاضی کور آشنا کردن: کنایه از "به مشکل آغشته ساختن کسی و دواندنش در دوائر قضائی" – اصطلاح زنان است که معمولاً برای زنان استعمال میگردد.

– از ریگ روغن کشیدن: کنایه از "منتهای امساک و خست"

– "در نمد موی پالیدن" یا "در خمیر موی پالیدن": کنایه از "منتهای خرده گیری و ریزه بینی" ست چون یافتن موی در نمد و یا خمیر کاریست سخت دشوار، که به اشد دقت نیاز دارد.

– از گوه خود دال نخود چندن (چیدن): کنایه از "منتهای امساک و سختی و کینسی"

– تُف کردن و گِره کردن: کنایه از "شدت صرفه جوئی و عشق به ذخیره کردن ذره ذره پول"

– گوز کسی به تبر نشکستن: کنایه از "اخ و دپ و آرگاه و بارگاه و غرور کسی"

– از آخ و تُف افتیدن ( ... ماندن): کنایه از "منتهای درماندگی"

– از الله و وای افتیدن ( ... ماندن): کنایه از « درمانده شدن کسی در حدی که حتی "الله" و "وای" هم گفته نتواند »؛ مرادف "از آخ و تف ماندن". این دو مصدر را در حالت متعدی و در هیئت "از آخ و تف انداختن" و یا "از الله و وای انداختن" نیز استعمال میکنند. هر دو حالت – یعنی هم شکل لازمی و هم هیئت متعدی – را در موارد لت و کوب خردن و یا لت و کوب کردن بکار میبردند. مثلاً میگفتند:

– فلانی ره همقدر زد که از آخ و تُف انداخت.

– و یا مردکه ایقدر لت خورد که از الله و وای افتید.

## توضیحات:

- 1 - اصلاً "قدیم و ندیم" است؛ یعنی از "زمانه های بسیار قدیم"، که مردم کابل و خصوصاً زنان کابلی آن را "قدیم و ادیم" تلفظ میکنند.
- 2 - "مقیت" (به ضم اول و فتح دوم و سکون سوم) اصلاً همانا "مقید" است که کلمه عربی و از نگاه صرفی "اسم مفعول" از مصدر "تقیید" (باب تفعیل) است. پس "مقید" - بر وزن "موفق و مقرب و موظف و مرجح و مشرح و مذکر و مؤنث" - در اصل خود در معنای "در قید آورده شده" یا "تحت قید و شرط" است. زبان عوام کابلی و خصوصاً زبان عامیانه زنان کابلی این کلمه را مگر بشکل "مقیت" استعمال میکند و از آن معنای "همیشه" و "بلاناغه" را میگیرد؛ مثلاً گویند که :

« فلانی جان مقیت خبر ماره میگیره!!! »

« فلانی نماز خوده مقیت ده ماجت میخوانه!!! »

- 3 - این فارمولبندی اقتباس از آن بیت معروف حضرت حافظ شیرازی ست که گوید:

دور دار از خاک و خون دامن، چو بر ما بگذری!!!

کاندرین ره کشته بسیارند، قُـربان شما!!!

ادامه دارد

( برلین - هفتم اپریل 2012 )